فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc6222266)

[خصائص بحث قطع 2](#_Toc6222267)

[1 – کاشفیت 2](#_Toc6222268)

[2 – وجوب اتباع قطع 2](#_Toc6222269)

[نوع حکم وجوب در متابعت قطع 3](#_Toc6222270)

[نظریات در باب وجوب متابعت از قطع 3](#_Toc6222271)

[نظریه اول: وجوب فطری و جبلّی 3](#_Toc6222272)

[مرحله بعد از غریزه و جبلّی 4](#_Toc6222273)

[نظریه دوم: عقلایی بودن وجوب متابعت از قطع 5](#_Toc6222274)

[نظریه سوم: عقلی بودن وجوب متابعت از قطع 5](#_Toc6222275)

[حقیقت حکم عقل عملی 5](#_Toc6222276)

[1. قضیه مشهوره بودن حکم عقل عملی 6](#_Toc6222277)

[مشهورات 6](#_Toc6222278)

[2. ما به ازاء و منشأ انتزاع داشتن حکم عقل عملی 7](#_Toc6222279)

[نظریه چهارم: شرعی بودن وجوب متابعت از قطع 8](#_Toc6222280)

[نتیجه 10](#_Toc6222281)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / حجیت قطع / معانی قطع

# اشاره

در بحث قطع؛ تقسیم ثلاثی و بعضی مباحث مقدماتی بیان شد، گرچه انظاری وجود دارد، اما به خاطر اینکه اهمیت چندانی ندارد، از آن عبور کردیم.

به اصل مبحث قطع پرداختیم و اینکه قطع نسبت به احکام، چه جایگاه و ارزشی دارد، بیان شد که اینجا چند ویژگی برای عنصر قطع در کلمات بزرگان و اصولیین بیان شده است که باید بررسی بکنیم.

# خصائص بحث قطع

## 1 – کاشفیت

خصوصیت اول در باب قطع؛ کاشفیت و طریقیت و حاکویت بود، این مبحث بیان شد.

## 2 – وجوب اتباع قطع

دومین حکم و خصیصه‌ای که برای قطع ذکر شده است، این است که وجوب اتباع قطع به احکام، در کلمات شیخ و مرحوم آخوند و جمعی از بزرگان به‌عنوان یکی از خصائص و احکام مترتبه بر قطع ذکر شده است.

اگر کسی قطع به حکم وجوب یا حرمت پیدا کرد، متابعت قطع واجب است یا اینکه در غیر شرع قطع پیدا کرد که زلزله می‌آید یا سیل می‌آید یا خطر دیگری در حال رخ دادن است، وجوب متابعت قطع، به نحو لا یتخلق در حدوث قطع مترتب می‌شود، وقتی قطع پیدا شد، عقل می‌گوید که باید متابعت کرد.

این خصیصه هم مثل خصیصه قبل، موضع‌های متفاوتی را برانگیخته است، بعضی این امر را خیلی طبیعی و روشن می‌دانند، در این صورت متابعت از قطع، عقلاً و بلاتردید واجب است.

به‌ طوری کلی در وجوب متابعت، تردیدها و اشکالاتی کرده‌اند، اینکه وجوب متابعت ربطی به قطع ندارد، البته در اصل اینکه وقتی قطع به یک امر الزامی پیدا شد، باید ترتیب اثر داد، این مورد وفاق است، اما این چیست و از کجا آمده است، در چه جاهایی وجود دارد؟ در تحلیل و تبیین «باید»، اختلافات زیادی وجود دارد که بیان خواهد شد.

برای اینکه این بحث به شکل نسبتاً جامعی مورد تحلیل قرار بگیرد، طی چند مسئله ذیل خصیصه دوم، ابعاد آن را بررسی می‌کنیم.

### نوع حکم وجوب در متابعت قطع

اولین مطلب این است که وجوب متابعت قطع، چه نوع حکمی است و از کجا آمده است؟ اینکه عقلی یا شرعی است؟ روشن است که این متابعت قطع اختصاص به احکام شرعی ندارد، گاهی هست که کسی که به شرع هم اعتقادی ندارد، مثلاً قطع پیدا می‌کند که سیلی می‌آید.

بنابراین متابعت از قطع این‌طور نیست که فقط در شرع باشد، در زندگی متعارف هر فردی مصداق دارد، برای اینکه دفع ضررهایی که مقطوع هست را باید انجام بدهد، وقتی قطع دارد که ضرر است، باید دفع آن را انجام بدهد.

اولین سؤال و مبحثی که وجود دارد، این است که وجوب و متابعت از قطع، چه نوع وجوبی است؟

# نظریات در باب وجوب متابعت از قطع

## نظریه اول: وجوب فطری و جبلّی

در بعضی از کلمات ذکر شده که وجوب متابعت از قطع، حکم عقلایی است، نظر دیگر این است که وجوب متابعت قطع، وجوب فطری و جبلّی است - در کلمات آیت‌الله تبریزی این‌طور ذکر شده است - این در نهاد غیر انسان ذی‌شعور و بخصوص در انسان قرار دارد، این در ذات و جبلّت و فطرت افراد نهاده است، وقتی قطع به خطری پیدا می‌کند، از آن فرار می‌کند، وجوب متابعت قطع برای دفع ضررها، امری است که ریشه‌دار در ذات و فطرت و جبلّه انسان‌ها است.

ممکن است کسی بگوید: این وجوب عقلی است.

بنابراین حداقل در اینجا سه نظریه وجود دارد:

1 – وجوب فطری و جبلّی،

2 – وجوب عقلایی،

3 – وجوب عقلی.

اینکه دیدگاه وجوب جبلّی فی‌الجمله درست است، نباید تردیدی داشت، بالاخره قطع به یک خطر، یک فرد انسانی، بلکه غیر انسان را هم وادار به عکس‌العمل می‌کند که از آن خطر جلوگیری یا دوری بکند.

به نظر می‌آید دیدگاه وجوب جبلّی قابل دفع و اشکال نباشد.

فطرت و جبلّت انسان‌ها بر این است که از خطر گریزان هستند و طبعاً قطع به خطر که پیدا بشود، بهترین مصداق برای گریز از خطر است، حتی در خطرهای احتمالی هم لااقل در بعضی از موارد، جبلّه انسان است که از او فرار می‌کند، به‌طریق‌اولی در خطرهای مقطوع این فرار وجود دارد، آن خطری که قطع به آن تعلق گرفته است، موجب می‌شود که انسان از او فرار بکند و راه رهایی و نجات پیدا بکند.

نظریه آیت‌الله تبریزی که این وجوب جبلّی و فطری و غریزی است، نظریه اول است، آنچه بیان کرده‌اند، در حد اثباتش حرف درستی است، اما مهم این است که مشاهده بکنیم، فراتر از امر جبلّی یک حکمی هم اینجا وجود دارد یا اینکه یک غریزه است که به صورت اتوماتیک کار خود را انجام می‌دهد.

اینکه یک غریزه وجود دارد و جبلّی انسان فرار از آن امر هست؛ امر درستی است، اما اینکه ببینیم حکمی هم پشتوانه‌این هست یا اینکه غریزه محض است. امر غریزی یا امر جبلّی، ممکن است مستند به یک حکم روشن عقلی و عقلایی نباشد، چون در غریزه است، انجام می‌دهد؛ خیلی از غرایض و امور جبلّی است که پشتوانه آن یک حکمی نیست، اما سازوکار وجودی انسان به‌گونه‌ای است که به سمت آن می‌رود، ممکن است غریزه در یک مواردی خلاف حکم عقل و عقلا هم باشد، اما غریزه است.

### مرحله بعد از غریزه و جبلّی

اینکه ایشان می‌فرمایند: این امر جبلّی و غریزی است، اصلش را هم ما قبول داریم، اما مهم این است که در مراحل بعدی، فراتر از غریزه و جبلّی، یک حکم و پشتوانه‌ای هم دارد یا ندارد؟

جبلّی بودن یا حکم و امثالهم مربوط به قطع بما هو هو نیست، یک چیزی دیگری به‌اضافه قطع، موجب می‌شود که فرد فرار بکند، خطری که مقطوع است، آن موجب می‌شود که انسان فرار بکند.

سؤال: ...

جواب: تفویت هر مصلحت ملزمه، یک ضرر و یک خطری است.

این نظریه اول است که هم درست است، هم درعین‌حال این سؤال در مقابلش قرار دارد که جبلّی و غریزی محض است یا ریشه در یک مصالح و احکام عقلایی و عقلی دارد؟

نظر دوم این است که این حکم عقلایی است یا حکم عقلی است؟ ممکن است کسی بگوید این حکم عقلایی است، حکم عقلایی مثل‌اینکه می‌گوید: خبر واحد حجت است، قول ذو الید حجت است، اخلال در نظام زندگی و معیشت درست نیست، این‌ها حکم‌های عقلایی است، در اخلال در نظام بحث‌هایی وجود دارد.

چیزهایی که انتظام امور به آن توقفی دارد و عقلا در زندگی‌شان آن‌ها را برای انتظام امور وضع کرده‌اند و به آن‌ها حکم می‌کنند، مثلاً قول ذو الید حجت است و امثالهم.

## نظریه دوم: عقلایی بودن وجوب متابعت از قطع

ممکن است کسی بگوید: در اینکه می‌گوییم متابعت قطع واجب است، وجوب متابعت قطع از باب این است که یک امر عقلایی است، عقلا قرار داده‌اند که به این‌ها ترتیب اثر بدهند.

## نظریه سوم: عقلی بودن وجوب متابعت از قطع

رویکرد سوم این است که کسی بگوید: این‌ها حکم عقل است، عقل عملی است، مثل حسن عدل و قبح ظلم، این‌ها احکام عقل عملی است، وجوب متابعت از قطع، حکم عقل عملی است.

ظاهر کلمات قوم در اینجا، وقتی می‌گویند: وجوب متابعت از قطع، این است که این وجوب یک حکم عقلی است، صرف حکم عقلایی به آن صورت نیست.

# حقیقت حکم عقل عملی

در نظر سوم که وجوب متابعت حکم عقل به‌عنوان حکم عقلی است، دو تحلیل فلسفی وجود دارد، مرحوم اصفهانی در اینجا بحث را مقداری بازکرده‌اند، وقتی ما می‌گوییم: حکم عقل عملی مثل حسن عدل و قبح ظلم است که این‌ها مهم‌ترین احکام عقل عملی است، حقیقت حکم عقل عملی چیست؟ جزء مباحث مهم در فلسفه و فلسفه اخلاق است، یک سؤال مطرح است که حقیقت این حکم عقل عملی چیست؟

کسانی که حکم عقل عملی را قبول دارند، حکم عقل عملی طبق آنچه مشهور می‌گویند، همان ادراک عقل است، این ادراک عقل، به حسن عدل و قبح ظلم، اختلاف جدی وجود دارد که حقیقت این حکم عقل چیست؟

## 1. قضیه مشهوره بودن حکم عقل عملی

چیزی از ظاهر کلمات بوعلی سینا استفاده‌شده و خیلی‌ها به آن تمایل پیداکرده‌اند که در تحلیل حکم عقل است، و در اصول فقه هم آمده بود، این است که قضیه احکام عقل عملی مثل حسن عدل و قبح ظلم از قضایای مشهورات است.

### مشهورات

قضایا را که شش قسم می‌کنند، یکی از آن‌ها مشهورات است، مشهورات یعنی ما تطابق علیها آراء العقلا، مشهورات یعنی آن‌هایی که عقلا عالم بر آن وفاق دارند و می‌گویند: حقیقت حکم عقل عملی همان تطابق آراء عقلا است، تفاوتش هم با آن احکام عقلائیه که قبلاً بیان کردیم، این است که آنجا به آن شدّت تطابق اجماع در آن نیست یا می‌تواند اجماع در آن نباشد، اما در احکام عقل عملی می‌گوید: اجماع عقلای عالم بر این داوری است، اما حقیقتش یک حکم عقلایی است، درواقع رأی سوم که می‌گوید: این حکم؛ حکم عقل عملی است، اما حکم عقل عملی را طوری معنا می‌کند که یکی از اقسام همان حکم عقلا است، منتهی حکم عقلایی است که یک نوع اجماعی بر آن است، هر کجای عالم برود، می‌گویند: العدل حسنٌ، الظلم قبیحٌ، این یک تحلیلی است در حقیقت حکم عقل که ظاهر بعضی کلمات بوعلی سینا این است و در کلمات جمعی از فلاسفه و متکلمین و دانشمندان این برداشت وجود دارد که این‌ها می‌خواهند بگویند: حکم عقل عملی با احکام عقل نظری خیلی فرق دارد.

در عقل نظری وقتی می‌گویید: الحادث متغیرٌ، الممکن معلولٌ، به تطابق آراء عقلا و دیگران وابسته نیست، آن ریشه در یک واقعیتی با قطع‌نظر از داوری عقلا و ارزش‌گذاری انسان‌ها دارد، با قطع‌نظر از آن‌ها یک حقیقت را نشان می‌دهد، اما احکام عقل عملی بنا بر تفسیر اول، یعنی عقل عملی که به‌عنوان نظر سوم بود، در کبرای آن دو تفسیر است، تفسیر اول این است که می‌گوید: منشأ انتزاع ما به ازاء و مطابق این قضیه همان اطباق العقلا است، اجماع العقلا است، تطابق آراء عقلا است، این‌ها را قضایای مشهوره می‌گویند.

مشهورات یعنی یک قضایایی که حقیقتش اجماع عقلا بر آن است، قوام این قضیه هم به اجماع العقلا است.

در اینجا مرحوم اصفهانی می‌فرمایند: این وجوب متابعت القطع حکم عقل است، این‌طور نیست که فقط جبلّی و عقلایی است، بلکه حکم عقل عملی است، منتهی عقل عملی به‌گونه‌ای به حکم عقلا برمی‌گردد، منتهی اجماع العقلا، شهرت مطلق بین عقلای عالم نسبت به یک قضیه‌ای، موجب می‌شود که این را حکم عقل عملی بگوییم.

این مطلبی است که برخی در حسن عدل و قبح ظلم ارائه کردند، در اصول فقه هم در بخش ظلم و قبح مطرح کرده‌اند، در المنطق وقتی قضایا را تقسیم می‌کنند، در مشهورات مثال به همین زده است، از بعضی از کلمات دیگر این‌طور استظهار می‌شود.

## 2. ما به ازاء و منشأ انتزاع داشتن حکم عقل عملی

دیدگاه دوم این است که قضایای مثل حسن عدل و قبح ظلم برخلاف آن چیزهایی که در سیره عقلا آمده است، مثلاً حجیت خبر واحد و امثالهم، اما این ما به ازاء واقعی دارد، با قطع‌نظر از اطباق و اجماع عقلا، با قطع‌نظر از ارزش‌گذاری عقلا، این واقعاً یک واقعیت و حقیقت و مطابق حقیقی را حکایت می‌کند، شبیه همان قضایای عقل نظری است، همان‌طور که گزاره‌های عقل نظری حاکی از یک واقعیاتی است با قطع‌نظر از اینکه ما و شما نسبت به آن چه داوری داشته باشیم، با قطع‌نظر اطباق ما، خود آن واقعیت وجود دارد.

العالم حادثٌ یا کل حادث متغیرٌ، همه عالم باشند و این‌ها را بپذیرند، بااینکه هیچ‌کس در عالم نباشد، احدی در این جهان هستی از ذی‌شعور نباشد، اصلاً ذهن و عقلی در عالم وجود نداشته باشد، بازهم این قانون سر جای خودش هست، مثلاً ممکن معلول است، حادث متغیر است و امثالهم، قوانین فلسفی و امثالهم یا قوانین فیزیکی؛ مثلاً جاذبه در عالم هست، خواه کسی این را در عالم بفهمد یا نفهمد.

قوانینی که در عالم طبیعیات و فلسفه و امثالهم است، حاکی از یک واقعیت‌هایی است که در آن ذهن و فهم و نظر و اجماع و عدم اجماع عقلا هیچ نقشی ندارد، فقط کارشان این است که می‌فهمند و می‌پذیرند، وگرنه صدق و کذب آن واقعیت، تابع این نیست.

اما در تفصیل قبلی که ظاهر کلمات عده‌ای است، ازجمله محقق اصفهانی است، می‌گوید: صدق و کذب این قضیه یعنی اینکه اجماع عقلا هست یا نیست، اجماع عقلا باشد، صادق است، اگر نباشد کاذب است.

این دو تفسیر از حکم عقل عملی است که ارائه شده است.

تفسیر دوم را اگر کسی بپذیرد و بگوید: ما به ازاء و منشأ انتزاعی با قطع‌نظر از فهم و اجماع دارد، اینکه آن ما به ازاء چه نوع است؟ مباحثی است که در فلسفه اخلاق باید دنبال بشود، ظاهر بعضی این است که ما به ازاء این یک معقول اول است، ظاهر کلام بعضی این است که ما به ازاء این حسن و قبح معقول ثانی است، اما اینکه منشأ انتزاع چیست؟ این هم انظار و آراء متفاوتی در اخلاق و فلسفه اخلاق وجود دارد.

بنابراین وقتی می‌گوییم: این حکم به وجوب متابعت قطع یا حکم جبلّی است که نظر اول است یا حک عقلایی است که نظر دوم بود یا حکم عقلی است که نظر سوم بود، باید توجه داشته باشیم که در نظر سوم، آنی که می‌گوید حکم عقلی است، این دو تفسیر کلان و اساسی دارد که بنا بر یک تفسیر، حکم عقل عملی، خیلی به حکم عقلایی نزدیک می‌شود، یعنی مرز سوم و دوم خیلی کمرنگ می‌شود، فقط در این حد که در سومی حکم عقل عملی یک حکم عقلایی مورد اجماع تفسیر می‌شود، مرز نظریه دوم و سوم خیلی به هم نزدیک می‌شود.

اما بنا بر تفسیر دوم از حکم عقل عملی که می‌گوید: قانون حسن عدل و قبح ظلم یک واقعیتی را با قطع‌نظر از اطباق و اجماع عقلای عالم حکایت می‌کند، با این تفسیر حکم عقل عملی یک‌چیز ریشه‌دار در واقعیات می‌شود و فراتر از اجماع و اطباق عقلا، یک حقیقتی را نشان می‌دهد، شبیه احکام عقل نظری است.

فاصله رأی سوم از رأی دوم خیلی زیاد می‌شود، درواقع رأی سوم می‌گوید: وجوب متابعت از قطع که به همان حسن عدل و قبح ظلم برمی‌گردد، یک امر واقعی را نشان می‌دهد.

## نظریه چهارم: شرعی بودن وجوب متابعت از قطع

رأی و نظر چهارم این است که کسی بگوید: وجوب متابعت از قطع، حکم وجوب شرعی است، یعنی شارع می‌گوید: باید از قطعت متابعت بکنید، معمولاً این چهارمی را کسی قبول ندارند و کنار می‌گذارند، علتش این است که وجوب متابعت از قطع، درواقع مثل وجوب اطاعت است، این‌ها احکامی است که نمی‌شود گفت شرعی هستند، مثلاً شارع نمی‌تواند بگوید: امتثال واجب است، اطاعت واجب است، برای اینکه یک تسلسلی پیدا می‌کند، به هیچ نقطه نهایی نمی‌رسد، بگوییم: وجوب متابعت از قطع به احکام را شرع جعل کرده است، این به‌جایی نمی‌رسد، مثل‌اینکه بگوییم: اطیعوا الله، شارع گفته که اطاعت بکن.

بر اساس همان قانونی که مثل وجوب اطاعت نمی‌تواند شرعی باشد، حتماً باید عقلی باشد، این متابعت قطع هم محکوم به همان استدلال و قانون است، لذا این نظریه کنار می‌رود.

اصل اینکه وجود دارد و یک امر جبلّی است، نمی‌شود نفیش کرد که عقلا آن را هم قبول دارند، آن را هم نمی‌شود نفی کرد، عمده این است که ما در رأی سوم ببینیم چه بکنیم.

بدون اینکه بخواهیم وارد بحث بشویم، از آن دو تفسیر در حسن عدل و قبح ظلم، حتماً ما تفسیر دوم را قبول داریم، اصلاً نمی‌توانیم بپذیریم و بگوییم: حسن عدل و قبح ظلم، واقعیتشان چیزی جزء آراء عقلا و آراء ممدوحه نیست، بگوییم: چون عقلا بر این اتفاق کرده‌اند و هیچ تخلفی در این ندارند، بنابراین این حسن شده است، اصلاً حسن عدل؛ همان اتفاق آراء عقلا هست بر اینکه این کار انجام بشود، قبحش؛ اتفاق آن‌ها است که انجام نشود.

شاهدی که در آنجا می‌آورند، بحث‌هایش مفصل است، مهم‌ترین شاهدش این است که می‌گویند: اگر فرض بگیریم هیچ‌کسی در این عالم نیامده و نخواهد آمد، بازهم می‌گوید که ظلم قبیح است.

مثل‌اینکه فرض بگیریم و حتی هیچ مصداق هم پیدا نکرده باشد، عقل وقتی این‌ها را ملاحظه می‌کند، به این جاذم می‌شود، شبیه این است که عقل می‌گوید: المتغیر حادثٌ، الممکن معلولٌ، فرض بگیریم که خدا خلقتی در عالم نکرده است، بازهم این قانون درست است، الممکن معلولٌ.

اینجا اگر فرض بگیریم که احدی این عالم پیدا نشد، بازهم الظلم قبیحٌ است، این تابع اجمع عقلا نیست، یک حقیقتی را نشان می‌دهد، این دیدگاه مقبول است، البته استدلالاتش و بحث‌هایش پیچیده است، همین استدلال محل مناقشه است، اشکالاتی دارد، باید جواب داد.

بنابراین ما احکام عقل عملی را یک واقعیات می‌دانیم، آراء مشهوره، آراء ممدوحه نمی‌دانیم.

عملی مربوط به رفتار انسان‌ها است، عقل نظری کاری به آن ندارد، قوانین حاکم بر عالم و طبیعت و امثالهم است، این مربوط به حوزه رفتار اختیاری است.

لذا می‌گویند: در حکم عقل عملی بعث و زجر نیست، فقط شناخت است، ادراک است، این در اصول فقه هم ذکر شده است که کار عقل ادراک است، عقل قوه مدرکه است، ادراک می‌کند، آنجا گفتیم که نفس یک بعث و زجری دارد، اما کار عقل ادراک است، نفس قوای دیگری دارد، بعث و زجر دارد، این را خیلی توجه نکردند یا به آن نپرداخته‌اند.

ما بعث و زجر داریم، منتهی بعث و زجر کار قوه عاقله نیست، قوه عاقله ادراک می‌کند و در حسن عدل و قبح ظلم ادراک واقعیات است، آراء ممدوحه و امثالهم نیست.

در بحث وجوب متابعت از قطع، حقیقت مسئله این است که وجوب متابعت از قطع حکم عقل عملی است، این درست است، منتهی دربند بعدی خواهیم گفت که این وجوب متابعت به خاطر خود قطع نیست، بلکه به خاطر اطاعت مولا است، امتثال لازم است، دفع ضرر لازم است، آن چیز دیگری است که ما را به وجوب قطع می‌رساند.

اینکه بگوییم: جبلّی است، صرف اینکه بگوییم امر غریزی است، واقعاً عقل ما می‌فهمد، لذا نظر اول کامل نیست، گرچه جبلّی هم هست.

نظر دوم این است که عقلایی است، یعنی می‌شود عوضش کرد، تغییرش داد، امور عقلایی به معنای مقابل عقل عملی، چیزهایی است که قابل‌تغییر است، منعی ندارد که تغییر بدهد، قول ذو الید را عقلا حجت می‌دانند، یک‌زمانی هم ممکن است بگویند: حجت نمی‌دانیم، اما وجوب متابعت از قطع این‌طور نیست، این هم شاهد این است که دومی درست نیست، چهارمی که وجوب شرعی است، درست نیست.

# نتیجه

بنابراین وجوب عقل عملی است، عقل عملی نه به تفسیر اول و دوم، ازاین‌جهت است که وجوب متابعت از قطع یک حکم عقل عملی با تفسیر دوم از عقل عملی می‌شود که آراء ممدوحه نیست، بلکه حقائق تکوینیه است، البته این منافات ندارد که این جبلّی هم هست، ممکن است عقل عملی باشد که جبلّی نباشد، این‌طور نیست، بلکه اینجا جبلّی هم هست که آقای تبریزی می‌فرمایند، درست است، عقلا هم طبعاً آن را قبول دارند، اما حقیقتش آن جبلّیت و عقلایی بودن نیست، کما اینکه حقیقت شرعی بودن هم نیست، بلکه نظر سوم است که عقل عملی است و آن‌هم با تفسیر اینکه ریشه در واقعیات دارد.